

# احکام دعوی جلب ثالث در دیوان عدالت اداری

محمد جعفری مجد\*

تاریخ وصول: ۹۶/۴/۴؛ تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۲/۲۸

## چکیده

هر چند در مورد دیوان عدالت اداری و صلاحیت‌های آن، مقالات متعددی به رشته تحریر در آمده است، اما تا کنون کسی به بررسی مستقل اقامه دعوی جلب ثالث در دیوان، نپرداخته است. در واقع، تا زمان تصویب قانون جدید دیوان عدالت اداری، از امکان، یا عدم امکان طرح دعوی جلب ثالث سخن به میان نیامده بود. بعد از تصویب این قانون و پیش بینی جلب ثالث نیز قواعد حاکم بر آن، به روشنی تشریح نگردیده. از طرف دیگر، تا به حال، رویه عملی مشخصی هم در این باره وجود نداشته است. نظر به مراتب فوق و با توجه به اینکه در قانون دیوان عدالت اداری همان قواعد حاکم بر جلب ثالث، که در قانون آیین دادرسی مدنی آمده مجری دانسته شده است، اعمال این قواعد، با توجه به شرایط و ویژگی‌های خاص دیوان، مسائلی را در پی دارد که تألیف یک تحقیق را در این زمینه ضروری می‌سازد. در همین راستا این مقاله، می‌کوشد به طور مشروح قواعد جلب ثالث، را با هدف تبیین ابهامات موجود در قوانین و قواعد مربوط به آن، مورد بررسی قرار دهد.

**کلیدواژه‌ها:** آیین دادرسی، دعوی جلب ثالث، دیوان عدالت اداری، دعوی طاری.

## ۱- مقدمه

در حقوق ما، دعاوی طاری<sup>۱</sup> به عنوان یکی از استثنائات اصل تغییرناپذیری دادرسی، در ماده ۱۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی پیش بینی شده است. به موجب این ماده «هر دعوایی که در اثنای رسیدگی به دعوی دیگر، از طرف خواهان یا خوانده یا شخص ثالث یا از طرف متداعیین اصلی بر ثالث اقامه شود؛ دعوی طاری نامیده می‌شود». فلسفه تأسیس چنین نهادی در آیین دادرسی مدنی، جلوگیری از صدور آرای معارض، جلوگیری از تجدید دعاوی، صرفه جویی در وقت دادگاه و اصحاب دعوا و... است (مقصود پور، ۱۳۸۹، صص ۴۱-۴۶).

هدف ما از این تحقیق، تشریح قواعد طرح یکی از صور ماده ۱۷ قانون آیین دادرسی مدنی، یعنی زمانی که طرفین، یا یکی از آنها در دیوان عدالت اداری علیه ثالثی اقامه دعوی می‌کند، می‌باشد. جلب ثالث<sup>۲</sup> در دیوان عدالت اداری، بنا بر ماده ۲۹ قانون دیوان عدالت اداری ۱۳۸۵ مصوب مجمع تشخیص مصلحت نظام مجاز شمرده شد و قواعد آن هم، همان قواعد حاکم بر جلب ثالث در آیین دادرسی مدنی است. بدیهی است، قواعد عام آیین دادرسی مدنی، باید با توجه به وضع ویژه دیوان عدالت اداری و صلاحیت‌های خاص آن، در این مراجع به کار گرفته شود. بنابراین، مقتضای تشریح و تخصیص این قواعد، اولاً: توضیح جلب ثالث اهداف و انگیزه‌ها و شرایط آن در قانون آیین دادرسی مدنی است و ثانیاً: باید مختصری در مورد دیوان، صلاحیت‌ها، مراحل رسیدگی و قواعد عام حاکم بر آن توضیح داد.

بر همین مبنا، در ادامه ابتدا به جلب ثالث و آیین آن، در آیین دادرسی مدنی می‌پردازیم، سپس مختصری در مورد دیوان توضیح می‌دهیم و در پایان جلب ثالث در دیوان عدالت اداری، قواعد و آیین طرح آن را در این مرجع، تبیین و تشریح می‌کنیم.

## ۲- جلب ثالث

جلب، در لغت به معنی طلب، کشش، جذب کردن و در اصطلاح حقوقی، کسی را از راه پله‌های قانونی به محاکمه فراخواندن است (دهخدا، ۱۳۸۵، ص ۲۱۹۵).<sup>۳</sup> دعوی جلب ثالث، دعوایی است که از ناحیه هر یک از اصحاب دعوا به طرفیت شخصی که در دعوا دخالتی ندارد و در اصطلاح ثالث<sup>۴</sup> محسوب می‌شود، مطرح می‌گردد (کریمی، ۱۳۸۹، ص ۲۴۶). به عبارت دیگر، جلب ثالث، دعوایی از دعوی متفرع بر دعوی دیگر است که در آن، هر یک از اصحاب دعوی، در مراحل نخستین و پژوهش می‌توانند ثالث را به دعوی جلب کنند (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۸، ص ۱۹۷).

هدف جلب ثالث یکی از موارد زیراست:

در برخی موارد، ثالث جلب می‌شود تا به طور مستقل در برابر جالب محکوم شود (جلب ثالث اصلی یا استقلالی). گاهی هم، جلب می‌شود، تا او نیز با طرف مقابل محکوم شود و نظر به اعتبار امر قضاوت شده رأی که صادر می‌شود، از شکایت احتمالی او نسبت به رأی جلوگیری شود. گاه نیز ثالث، برای این جلب می‌شود که موضع جالب را تقویت کند (جلب ثالث تبعی). دخالت شخص ثالث که در نتیجه اقامه دعوی جلب ثالث صورت می‌گیرد، نتایج زیر را در پی دارد: اولاً موجب اطاله دادرسی می‌شود؛ ثانیاً موجب انحراف از قاعده صلاحیت محلی می‌شود (صدر زاده افشار، ۱۳۹۰، ص ۳۷۴؛ متین دفتری، ۱۳۸۱، ص ۳۲۹).

مستند جلب ثالث در قانون آیین دادرسی مدنی، غیر از ماده ۱۷ که مربوط به کلیه دعاوی طاری است، مواد ۱۳۵ تا ۱۴۰ این قانون است. نظر به همین مواد، دعوی جلب ثالث در صورتی از دعوی طاری شمرده می‌شود، که با دعوی اصلی مرتبط، یا دارای یک منشأ باشد؛ تا پایان اولین جلسه دادرسی اظهار شود و

۳. - مقصود پور، ۱۳۸۹، ص ۳۴

۴. - در هر دعوی مدنی، اشخاصی که خود، یا نماینده آنان در دعوی به عنوان خواهان، یا خوانده دخالت ندارند ثالث نامیده می‌شوند (قهرمانی، ۱۳۸۶، ص ۷۰)، به بیانی دیگر: بیگانه نسبت به امری که دو طرف دارد، مانند ثالث نسبت به متداعیین یک دعوی (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۸، ص ۱۸۵).

۵. - همانطور که از ظاهر قانون مدنی، قابل استنباط است در حیطه دعوی طاری بین مفهوم ارتباط کامل و وحدت منشأ اختلاف وجود دارد. در خصوص ارتباط کامل بنا بر ماده ۱۴۱ قانون آیین دادرسی مدنی "بین دو دعوا وقتی ارتباط کامل موجود است که اتخاذ تصمیم در هر یک موثر در دیگری باشد." در مورد میزان تأثیر باید گفت که تأثیر باید به نحوی باشد که اثبات یا رد یک ادعا موجب رد کلی، یا جزئی گردد اختلاف وجود دارد، ولی به نظر می‌رسد نباید در مورد این معیار سخت گیری کرد و حتی اگر اثبات، یا رد دعوا به نحو جزئی موجب رد یا اثبات دعوی دوم گردد باید به ارتباط کامل قائل بود... با وجود این در دعوی جلب ثالث صرف این که جالب ثالث در موضوع دادرسی خود را در محق شدن یکی از طرفین دادرسی ذینفع بداند کفایت می‌کند، به عبارت دیگر، نیازی به وجود

۱. - (emergency circumstances) «طاری» یا «طاریه» از دیدگاه لغوی به معنای «ناگاه در آینده»، «ناگاه روی داده» و «عارض» آمده است (معین، ۱۳۶۰، ص ۲۱۹۵) طاری، یعنی امر ایجاد غیر متوقع، در مقابل حادث که به معنی امر ایجاد متوقع است (کریمی ۱۳۸۹، ص ۲۰۱) طواری یا اتفاقات دیگری که هر یک به نحوی در رسیدگی به دعوا، وقفه ایجاد می‌کند، حوادثی است که یا ناشی از تغییرات در خود دعواست و یادر اصحاب دعوا (واحدی، ۱۳۸۶، ص ۱۹۲) در فقه نیز طاری، به امری گفته می‌شود که بیرون از عادت است بدون آنکه توقع وقوع آن رود اتفاق بیفتد (مقصود پور، ۱۳۸۹، ص ۳۴).

۲. - اصولاً مداخله اشخاص ثالث در دعوی، به شکل طواری به دو صورت می‌تواند انجام گیرد: دعوی ثالث اختیاری یا دعوی ورود ثالث (intervention volontaire) در مقابل دعوی ثالث اجباری یا جلب ثالث (intervention forcee) که منظور تحقیق حاضر است (قهرمانی، ۱۳۸۶، ص ۷۰).

ظرف سه روز دادخواست آن تقدیم شود. جلب ثالث در مرحله بدوی، واخواهی و تجدید نظر خواه امکان پذیر است. همچنین این دعوی، باید دارای شرایط عمومی اقامه دعوی مدنی، نظیر: اهلیت، ذینفع بودن و... باشد.

### ۳- دیوان عدالت اداری

شناخت مسئولیت دولت، در قبال اعمال اداری و اجرایی خویش، مقتضی بطلان اعمال اداری مخالف قانون آن است. بی تردید، اگر در این موارد به شهروندان خسارتی برسد، باید جبران شود. در فرانسه، برای حل اختلافات میان مردم و دولت، دادگاه‌های خاصی تشکیل شده است که در رأس آن‌ها «شورای دولتی» به عنوان عالی‌ترین مرجع رسیدگی به اختلافات اداری فعالیت می‌کند. در ایران نیز پس از تصویب قانون راجع به شورای دولتی در سال ۱۳۳۹، اصل ۱۷۳ قانون اساسی، برای تشکیل مرجعی تحت عنوان دیوان عدالت اداری داده شد. پیرو این دستور، ابتدا در ۱۳۶۰/۱۱/۴ قانون دیوان عدالت اداری به تصویب رسید. در نهایت هم در سال ۱۳۸۵ قانون فعلی در مجمع تشخیص نظام تصویب گردید و جانشین قانون سابق شد. آیین دادرسی دیوان عدالت اداری، که اکنون نیز در دیوان عدالت اداری اجرا می‌شود، مصوب ۱۳۷۹/۲/۱۹ رئیس قوه قضاییه است. قبل از آن، در سال ۱۳۶۲ نیز متنی به عنوان آیین دادرسی مدنی دیوان در شورای عالی قضایی تصویب شده بود، اما پس از تصویب قانون دیوان در سال ۱۳۸۵، ماده ۴۸ این قانون قوه قضاییه را موظف کرد که ظرف شش ماه لایحه آیین دادرسی دیوان را تهیه کند و از طریق دولت، به مجلس شورای اسلامی تقدیم نماید. این لایحه، با وجود گذشت چندین سال، هنوز تصویب نشده است.<sup>۶</sup>

ارتباط کامل نیست. بلکه وجود ارتباط کافی کفایت دارد. چنانکه در ماده ۱۷ قانون آیین دادرسی مدنی هم، قانون‌گذار فقط به لفظ ارتباط بسنده کرده است (مقصود پور، ۱۳۸۹، ص ۳۲۷).

۶- به موجب قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۸۵، قوه قضاییه مکلف شد، ظرف شش ماه لایحه آیین دادرسی دیوان را تهیه کند و از طریق دولت به مجلس شورای اسلامی تقدیم نماید. به همین منظور، قوه قضاییه پیش‌نویس لایحه فوق‌الذکر را در ۹۳ ماده تهیه و به دولت تقدیم نمود. سپس هیأت دولت نیز لایحه را در ۸۲ ماده تصویب کرد و به مجلس شورای اسلامی تقدیم نمود. سرانجام، لایحه مزبور، برای بررسی‌های بیشتر به کمیسیون قضایی و کمیسیون اجتماعی ارسال شد. کمیسیون، این لایحه را با اصلاحات و تغییراتی اساسی تحت عنوان "لایحه تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری" تصویب کرد و به مجلس شورای اسلامی تقدیم کرد. در صحن علنی مجلس، رسیدگی به لایحه طبق اصل ۸۵ قانون اساسی به کمیسیون قضایی و حقوقی ارجاع داده شد و لذا این کمیسیون، پس از برگزاری جلسات متعدد، لایحه تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری را به مجلس شورای اسلامی تقدیم نمود. مجلس شورای اسلامی، در جلسه علنی با اجرای آزمایشی این لایحه موافقت کرد و

### ۴- صلاحیت دیوان

بنا بر قسمت اخیر اصل ۱۷۳ قانون اساسی، حدود اختیارات و نحوه عمل این دیوان را قانون، تعیین می‌کند. ماده ۱۳ قانون دیوان در اجرای این اصل صلاحیت‌ها و اختیارات دیوان را بیان می‌کند. تبصره ۱ و ۲ این ماده هم مواردی را از صلاحیت دیوان خارج می‌کند.<sup>۷</sup>

واحدهای دولتی و کلیه مؤسسات و نهادهای عمومی غیردولتی نمی‌توانند در دیوان اقامه دعوی کنند و فقط می‌توانند خواننده باشند. در ضمن دو بند مذکور، در قسمت اول ماده ۱۳ قانون دیوان منصرف به تصمیمات و اقداماتی است که واحدهای یادشده، یا مأمورین آن‌ها با توجه به اختیارات و وظایف قانونی،

این مصوبه را جهت اعلام نظر به شورای نگهبان ارسال نمود. شورای نگهبان، مصوبه فوق را با استناد به اصل ۸۵ قانون اساسی و با عنایت به اینکه فوریتی در تصویب لایحه فوق‌الذکر به نظر نمی‌رسد مصوبه را به مجلس عودت داد. از آن پس، لایحه فوق به جهت ایرادات متعددی که از سوی شورای نگهبان بدان وارد شد بارها بین کمیسیون قضایی، مجلس و شورای نگهبان رد و بدل شد. در نهایت هم، پس از اعمال اصلاحات مجلس، بار دیگر شورای نگهبان پس از بررسی، لایحه را در چند مورد دارای اشکال دانست، لذا مصوبه مزبور باز هم به مجلس و کمیسیون قضایی و حقوقی آن بازگشت. کمیسیون، با رسیدگی دوباره به لایحه، اصلاحاتی را در آن اعمال نمود و با اصرار بر برخی مواد لایحه، آن را برای تأیید به صحن مجلس ارسال کرد. شایان ذکر است که پس از موافقت مجلس با نظر کمیسیون قضایی و حقوقی در ارتباط با عدم اصلاح ۲ ماده لایحه تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری لایحه به مجمع تشخیص مصلحت نظام ارجاع داده شده است.

۷- ماده ۱۳ - صلاحیت و حدود اختیارات دیوان به شرح زیر است:

۱- رسیدگی به شکایات و تظلمات و اعتراضات اشخاص حقیقی یا حقوقی از:

الف- تصمیمات و اقدامات واحدهای دولتی؛ اعم از وزارت خانه‌ها و سازمانها و مؤسسات و شرکتهای دولتی و شهرداریها و تشکیلات و نهادهای انقلابی و مؤسسات وابسته به آنها.

ب- تصمیمات و اقدامات مأموران واحدهای مذکور در بند الف در امور راجع به وظایف آنها.

۲- رسیدگی به اعتراضات و شکایات از آراء و تصمیمات قطعی دادگاههای اداری، هیأت‌های بازرسی و کمیسیون‌هایی، مانند: کمیسیونهای مالیاتی، شورای کارگاه، هیأت حل اختلاف کارگر و کارفرما، کمیسیون موضوع ماده ۱۰۰ قانون شهرداریها، کمیسیون موضوع ماده ۵۶ قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگلها و منابع طبیعی و اصلاحات بعدی آن، منحصرأ از حیث نقض قوانین و مقررات یا مخالفت با آنها.

۳- رسیدگی به شکایات قضات و مشمولین قانون استخدام کشوری و سایر مستخدمان واحدها و مؤسسات مذکور در بند ۱ و مستخدمان مؤسساتی که شمول این قانون نسبت به آنها محتاج ذکر نام است؛ اعم از لشکری و کشوری از حیث تضييع حقوق استخدامی.

تبصره ۱- تعیین میزان خسارات وارده از ناحیه مؤسسات و اشخاص مذکور در بندهای ۱ و ۲. این ماده پس از تصدیق دیوان به عهده دادگاه عمومی است.

تبصره ۲- تصمیمات و آراء دادگاهها و سایر مراجع قضائی دادگستری و نظامی و دادگاههای انتظامی قضات دادگستری و نیروهای مسلح قابل شکایت در دیوان عدالت اداری نمی‌باشد.

در نتیجه مسأله عدم صلاحیت محلی از اساس مطرح نمی‌شود.

### ۲-۵ - گستره دعوی جلب ثالث

همان‌طور که گفته شد، موارد صلاحیت دیوان در ماده ۱۳ قانون دیوان ذکر شده‌اند. باید دید که آیا در همه موارد ذکر شده در این ماده، جلب ثالث امکان پذیر است؟ در مورد بند ۱ و ۳ تردیدی نیست، اما در مورد بند ۲: «رسیدگی به اعتراضات و شکایات از آرا و تصمیمات قطعی دادگاههای اداری، هیأت‌های بازرسی و کمیسیونهایی مانند: کمیسیونهای مالیاتی، شورای کارگاه، هیأت حل اختلاف کارگر و کارفرما، کمیسیون موضوع ماده ۱۰۰ قانون شهرداریها، کمیسیون موضوع ماده ۵۶ قانون حفاظت و بهره برداری از جنگلها و منابع طبیعی و اصلاحات بعدی آن» را از حیث نقض قوانین و مقررات، یا مخالفت با آنها «در صلاحیت دیوان قرار می‌دهد. یعنی صلاحیت دیوان در خصوص این بند، به شأن دیوان عالی کشور می‌ماند که نمی‌تواند رسیدگی ماهوی کند. رسیدگی دیوان، منحصرأ از حیث نقض قوانین و مقررات و مخالفت با آنهاست. چنانکه در رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عدالت اداری چنین آمده است.<sup>۹</sup>

بنابراین، چون رسیدگی دیوان در خصوص این بند، به طور مطلق شکلی است باید عدم امکان اقامه دعوی جلب ثالث در این مورد را پذیرفت.

### ۳-۵ - اشخاص ذیصلاح برای دعوی ثالث

در آیین دادرسی مدنی، خواهان و خواننده جداگانه یا با هم می‌توانند جالب باشند؛ اما سؤال این است که آیا در دیوان هم با توجه به محدوده صلاحیتهای دیوان و هدف از تأسیس آن، خواننده دعوی می‌تواند جالب ثالث باشد یا خیر؟

در مورد این که چه اشخاصی می‌توانند در دیوان طرح دعوی کنند، دو نظر کلی وجود دارد: گروه اول معتقدند که به استناد دلایل زیر، تنها مردم، حق طرح دعوی علیه دولت را دارند:

- ۱- اصل ۱۷۳ قانون اساسی که منظور از تأسیس نهاد دیوان عدالت اداری را رسیدگی به شکایات و تظلمات مردم، نسبت به مأموران و یا واحدها و آیین‌نامه‌های دولتی عنوان نموده است.<sup>۱۰</sup>
- ۲- رأی وحدت رویه دیوان عدالت اداری به شماره‌های ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ مورخ ۱۰/۷/۶۸ که بنا بر آن، شکایات و اعتراضات واحدهای دولتی در هیچ مورد، در شعب دیوان عدالت اداری

۹. رأی وحدت رویه ی شماره ۱۰۵ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری مورخ ۱۳۶۳/۱۱/۸

۱۰. بنابراین اصل: "به منظور رسیدگی به شکایات، تظلمات و اعتراضات مردم نسبت به مأمورین یا واحدها با آیین‌نامه‌های دولتی و احقاق حقوق آنها، دیوانی به نام "دیوان عدالت اداری" زیر نظر رئیس قوه قضاییه تأسیس می‌گردد. حدود اختیارات و نحوه عمل این دیوان را قانون تعیین می‌کند.

برخلاف قانون، یا خارج از صلاحیت خود، یا با تجاوز از اختیارات خویش انجام داده‌اند. در غیر این صورت، موضوع در صلاحیت دیوان نخواهد بود. همچنین، به موجب رأی وحدت رویه: «رسیدگی به دعاوی ناشی از قراردادهای که مسائل حقوقی می‌باشد و باید به صورت ترافعی در محاکم قضایی صالح مورد رسیدگی قرار بگیرند، خارج از شمول ماده ۱۱ قانون دیوان عدالت اداری بوده و قابل طرح در دیوان مذکور نمی‌باشد...».

### ۵- جلب ثالث در دیوان عدالت اداری

در قانون سال ۱۳۶۰ ماده‌ای که طرح دعوی جلب ثالث را در دیوان ممکن می‌سازد وجود نداشت، اما در ماده ۲۹ قانون سال ۱۳۸۵، به امکان طرح این دعوی در دیوان تصریح شده است. به موجب این ماده: «مقررات مربوط به ورود ثالث، جلب ثالث، اعتراض ثالث و استماع شهادت شهود در دیوان عدالت اداری مطابق قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی است». همانطور که برخی به درستی اشاره کرده‌اند، می‌توان به طریقه تنظیم این ماده انتقاد کرد؛ زیرا مداخله اشخاص ثالث در دادرسی مقوله مستقلی است که قابل جمع با بحث استماع شهادت شهود نیست. بنابراین، اگر نظر قانون گذار بر تفکیک و طبقه بندی باشد باید آنها را در دو ماده جداگانه ذکر می‌کرد و اگر چنین قصدی نداشت، می‌بایست مقررات وکالت در آیین دادرسی مدنی را هم در همین ماده، مطابق قواعد آیین دادرسی مدنی قرار می‌داد؛ بدون اینکه ماده‌ای خاص را بدان اختصاص داده باشد (دلآوری، ۱۳۹۰، ص ۱۵۸). در لایحه تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری که در حال بررسی برای تصویب است، این مشکل تا حدودی رفع شده و به هر یک از مباحث ورود ثالث، جلب ثالث و اعتراض ثالث موادی جداگانه اختصاص داده شده است.

### ۱-۵- جلب ثالث و صلاحیت محلی

نکته قابل توجه این است که جلب ثالث در دیوان، استثنایی بر اصل صلاحیت محلی نیست؛ زیرا دیوان عدالت اداری بنا بر ماده ۲ قانون دیوان، فقط در تهران مستقر است. بنابراین، اگر دعوی که تحت عنوان جلب ثالث در دیوان مطرح می‌شود، شرایط اقامه دعوی جلب را نداشته باشد، مثلاً در مهلت مقرر اقامه نشود، یا با دعوی اصلی مرتبط نباشد یا دارای یک منشأ نباشد (ماده ۱۷ قانون آیین دادرسی مدنی)، در صورتی که در صلاحیت ذاتی دیوان باشد، جدای از دعوی اصلی بدان رسیدگی می‌کند،

۸. رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عدالت اداری، شماره ۳۳ مورخ ۷۵/۲/۲۹

قابل طرح نیست و فقط به اشخاص حقیقی و حقوقی حقوق خصوصی اختصاص دارد.

۳- رأی وحدت رویه دیوان عالی کشور، به شماره ۶۰۲ مورخ ۱۰/۲۶/۱۳۷۴<sup>۱۱</sup> که برای رفع اختلاف، در صلاحیت دادگاههای عمومی و دیوان عدالت اداری صادر شده است و در آن شکایت بانک ملی ایران را به استناد این که این بانک، شرکتی دولتی محسوب می‌شود و واجد شخصیت حقوقی مستقل است، خارج از حدود صلاحیت دیوان دانسته است (امامی و استوار سنگری، ۱۳۸۷، صص ۱۸۰ - ۱۸۱).

با توجه به اصل ۱۷۳ قانون اساسی و آرای وحدت رویه فوق، می‌توان گفت: "در دیوان تنها خواهان و به عبارت دقیقتر "مردم" می‌توانند جالب ثالث باشند. وقتی واحدهای دولتی یا نهادهای عمومی غیردولتی خواهان باشند و علیه واحدهایی شبیه به خود اقامه دعوی کنند، نابرابری دیده نمی‌شود تا به حمایت از آنها رسیدگی در دیوان را تجویز کنیم. فلسفه تأسیس دیوان، رسیدگی به شکایت شهروندان علیه دولت است... (محمودی، ۱۳۹۰، ص ۵۴).

گروهی دیگر معتقدند، به استناد اصل ۱۷۰ قانون اساسی که بر اساس آن "هرکس" می‌تواند، ابطال آیین نامه‌ها و تصویب نامه‌های دولتی را از دیوان صلب کند و با توجه به اطلاق عبارت "اشخاص حقیقی و حقوقی" در بند ۱ ماده ۱۳ قانون دیوان عدالت اداری، اشخاص اعم از حقیقی و حقوقی (اشخاص حقوقی حقوق خصوصی و حقوق عمومی) حق دارند در دیوان دعوی طرح کنند. اعمال نظریه اخیر با توجه به آرای وحدت

۱۱. بنابراین رأی: حدود صلاحیت و اختیارات دیوان عدالت اداری، که براساس اصل ۱۷۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تشکیل گردیده، در ماده ۱۱ قانون دیوان عدالت اداری مصوب سال ۱۳۶۰ معین و مشخص شده و مبتنی بر رسیدگی به شکایات، تظلمات و اعتراضات اشخاص حقیقی یا حقوقی از تصمیمات و اقدامات واحدهای دولتی؛ اعم از وزارت خانه‌ها و سازمانها و مؤسسات و شرکتهای دولتی و نیز تصمیمات و اقدامات مأمورین واحدهای مذکور در امور راجع به وظائف آنها است و به صراحت مواد ۴ و ۵ قانون محاسبات عمومی کشور مصوب سال ۱۳۶۶ و تبصره ذیل، ماده ۵ قانون مزبور و قانون فهرست نهادها و مؤسسات عمومی غیر دولتی مصوب ۱۳۷۳/۴/۱۹ و قانون ملی شدن بانکها و نحوه اداره امور بانکها و متمم آن مصوب شورای انقلاب جمهوری اسلامی ایران بانک ملی شرکتی دولتی محسوب می‌شود و واجد شخصیت حقوقی مستقل است. با این وصف، شکایت آن نسبت به آراء صادره از هیات‌های حل اختلاف مستقر در وزارت کار و امور اجتماعی موضوع ماده ۱۵۹ قانون کار مصوب سال ۱۳۶۹ قابل طرح در دیوان عدالت اداری نیست، بنا به مراتب رأی شعبه اول دیوان عالی کشور در حدی که با این نظر مطابقت دارد صحیح و قانونی تشخیص داده می‌شود و تأیید می‌گردد این رأی برطبق ماده واحده قانون مربوط به وحدت رویه قضایی مصوب تیر ماه ۱۳۲۸ برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها در موارد مشابه لازم‌الاتباع است.

رویه‌ای که ذکر شد، از نظر قانونی اشکال دارد؛ با وجود این، شعب دیوان حتی بعد از صدور آرای وحدت رویه فوق، در موارد متعددی شکایت اشخاص دولتی را مورد پذیرش قرار داده‌اند<sup>۱۲</sup> (امامی و استوار سنگری، ۱۳۸۷، ص ۱۸۳).

همانطور که گفته شد، دلایل نظریه اول با واقعیات حقوقی و فلسفه تأسیس دیوان عدالت اداری بیشتر همخوانی دارد. اعمال مواد قانون آیین دادرسی مدنی در دیوان باید با توجه به صلاحیت دیوان، فلسفه تأسیس آن و ماهیت ویژه آن بررسی گردد و صرف امکان پذیر بودن اقامه این دعوی توسط خواننده دعوی مدنی، نباید موجب شود که اقامه این دعوا را توسط خواننده دعوی اداری در دیوان عدالت اداری بپذیریم. از طرف دیگر، صلاحیت دیوان عدالت اداری، به طور مطلق محدود به موارد مصرحه در قانون دیوان عدالت اداری است و این که دعوی جلب ثالث فقط می‌تواند منجر به انحراف مرجع قضایی از صلاحیت محلی خود شود و گرنه، در خصوص اموری که در حیطه صلاحیت ذاتی آن مرجع نیست، حق رسیدگی ندارد. نظر به مراتب فوق، می‌توان به عدم پذیرش دعوی جلب ثالث از خواننده دعوی مطرح شده در دیوان عدالت اداری نظر داد.<sup>۱۳</sup>

اما نظر دیگری هم می‌تواند مطرح شود:

همان‌طور که گفته شد، انگیزه جالب سه چیز می‌تواند باشد (شمس، ۱۳۸۶، ص ۴۸)، اما گاهی ثالث را جلب می‌کنیم تا به طور مستقل در برابر جالب محکوم شود؛ گاهی هم به این خاطر که او نیز با طرف مقابل محکوم شود. در دو مورد اخیر، نظر دوم اجرا می‌شود. بنابراین، واحدها اگر با چنین انگیزه‌ای قصد طرح دعوی جلب ثالث را داشته باشند، دیوان باید قرار عدم صلاحیت صادر کند، اما انگیزه سوم از طرح دعوی جلب ثالث، این است که ثالث جلب شود، تا موضع جالب را تقویت کند<sup>۱۴</sup>.

۱۲. برای مثال می‌توان به دادنامه‌های زیر اشاره کرد:

دادنامه ۴۲ مورخ ۷۷/۲/۲۶ (شکایت سازمان ثبت اسناد کشور به خواسته ابطال یک بند از آیین نامه اجرایی قانون بودجه سال ۱۳۷۶)، دادنامه ۱۹۴ مورخ ۷۹/۶/۲۰ (شکایت شرکت سهامی آب منطقه‌ای یزد به خواسته ابطال دستورالعمل اداره کل تنظیم روابط کار وزارت کار)، دادنامه ۳۶۴ مورخ ۸۰/۱۰/۱۹ (شکایت دفتر حقوقی وزارت راه و ترابری به خواسته ابطال بخشنامه وزارت کار و امور اجتماعی) و... (به نقل از: امامی و استوار سنگری، ۱۳۸۹، ص ۱۶۵)

۱۳. همانطور که برخی گفته اند: اطلاق عبارت اشخاص حقیقی یا حقوقی در مقام بیان شکایان، در بند ۱ ماده ۱۳ می‌تواند مشکل آفرین باشد؛ زیرا اطلاق مفهومی عنوان «اشخاص حقوقی» می‌تواند جایگاه شاکی را در حاله‌ای از ابهام فرو ببرد؛ زیرا اشخاص حقوقی، شامل اشخاص حقوق خصوصی و مانند آنها در حقوق عمومی باشد (محمودی، ۱۳۹۰، ص ۵۵). در مقام اربین بران این ابهام بهترین راه گریز پناه بردن به فلسفه تأسیس دیوان عدالت اداری است.

۱۴. جلب تقویتی، یعنی جلب ثالث به منظور استفاده از اطلاع او، نه

ضمن دادخواست وخواهی و تجدیدنظرخواهی وجود دارد. به هر حال، این ماده جزء موادی است که در مجلس شورای اسلامی تصویب شد شورای نگهبان آن را تأیید کرده است.

به هر تقدیر، پس از طرح دعوی جلب ثالث شعبه بدان رسیدگی می‌کند و در صورتی که آراء واجد شرایط لازم تشخیص دهد و خود را برای رسیدگی آن صالح ببیند بدان رسیدگی خواهد کرد، اما در صورتی که دعوا را خارج از محدوده صلاحیت خویش بداند با صدور قرار عدم صلاحیت آن را برای رسیدگی به مرجع صلاحیت‌دار ارسال می‌نماید. در چنین شرایطی، اگر رسیدگی به دعوی اصلی، منوط به مشخص شدن نتیجه دعوی دیگر باشد، رسیدگی را تا تعیین نتیجه دعوی دیگر متوقف خواهد کرد.

در آیین دادرسی مدنی، در این که آیا مجلوب ثالث، خود می‌تواند خواهان یک دعوی اداری باشد، یا خیر اختلاف است. نظر ارجح این است که چون بنا بر ماده ۱۳۹ قانون آیین دادرسی مدنی، مجلوب ثالث در حکم خوانده است و احکام خوانده در مورد او اجرا می‌شود و این که خوانده می‌تواند شخص ثالث را جلب کند، بنابراین مجلوب ثالث هم می‌تواند خواهان دعوی طاری باشد. برای مثال دیگری را به دعوی جلب نماید (زراعت، ۱۳۸۵، ص ۵۰۶؛ شمس، ۱۳۸۶، ص ۵۱؛ متین دفتری، ۱۳۸۱، ص ۳۲۷). این امر، اگر چه می‌تواند موجب اطلاع دادرسی شود، اما به این خاطر که عدم پذیرش چنین حقی برای وی، خلاف انصاف و اصول بنیادین دادرسی است باید مورد تأیید قرار گیرد.

همانطور که دیدیم در حقوق ایران، جلب ثالث فقط بوسیله یکی از طرفین دعوی اصلی امکان پذیر است و دادگاه راستاً نمی‌تواند قرار جلب ثالث را صادر کند و او را به دادرسی دعوت نماید؛ ولی در حقوق فرانسه، دادگاه در صورتی که وجود شخص ثالث را برای تحقیق از دعوا در روشن کردن قضیه مؤثر بداند، می‌تواند قرار جلب او را صادر کند (صدر زاده افشار، ۱۳۹۰، ص ۳۷۱).

## ۶- جلب ثالث در شعب تشخیص

در ماده ۱۸ قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۶۰ آمده: "آرای شعب بدوی دیوان به درخواست یکی از طرفین یا قائم مقام یا وکیل و یا نماینده قانونی آنان قابل تجدیدنظر می‌باشد..." بنا بر ظاهر این ماده، برخلاف آرای صادره از مراجع قضایی دادگستری، اصل بر قابلیت شکایت از آرای دیوان وعدم قطعیت آنهاست.

### ۱-۶- جلب ثالث براساس قانون ۱۳۸۵

به موجب ماده ۷ این قانون: دیوان عدالت اداری مصوب

به نظر می‌رسد، باید به خواننده دعوی اداری حق داد که بتواند برای تأمین کامل دفاع خویش، و تقویت موضع خود علیه ثالث دعوا اقامه کند.

پیداست که برای حل این مشکل، به مداخله قانون گذار نیاز است تا با تشریح قواعد متناسب با شرایط دیوان عدالت اداری به این بحث‌ها خاتمه دهد. ماده ۵۵ لایحه تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری که در حال تصویب است، این اشکال را برطرف نموده و علیرغم استحکام نظریه مقابل، اقامه دعوی جلب ثالث را برای خواننده دعوا به رسمیت شناخته است. بنا بر این، ماده "هر گاه شاکی، جلب شخص حقوقی یا حقیقی دیگری غیر از طرف شکایت را به دادرسی لازم بداند، می‌تواند ضمن دادخواست تقدیمی یا دادخواست جداگانه، حداکثر ظرف سی روز پس از ثبت دادخواست اصلی، تقاضای خود را تسلیم کند. همچنین، در صورتی که طرف شکایت، جلب شخص حقیقی یا حقوقی دیگری را به دادرسی لازم بداند، می‌تواند ضمن پاسخ کتبی، دادخواست خود را تقدیم نماید. در این صورت، شعبه دیوان، تصویری از دادخواست، لوایح و مستندات طرفین را برای شخص ثالث ارسال می‌کند.

این ماده بی‌اشکال نیست؛ زیرا امکان طرح دعوی جلب ثالث را در دادخواست بدوی تجویز می‌کند، در حالی که سؤالی که پیش می‌آید این است که در چنین وضعیتی شاکی بدو از در ضمن یک دادخواست دو شخص شکایت می‌کند، پس دعوی جلب ثالثی در کار نیست؟ به عبارت دیگر، یکی از شرایط عمومی اقامه کلیه اقسام دعاوی طاری، مطرح بودن دعوی اصلی و تأثیر امور اتفاقی آن بر دعوی اصلی است، تا دعوی در مرجع قضایی مطرح نشده باشد، صحبت کردن از طواری دادرسی و دعاوی طاری بی‌مورد و بلاوجه است. قید عبارت "ضمن دادخواست تقدیمی یا شکایت جداگانه، شاید برای احتراز از ابهامی باشد که در قانون آیین دادرسی مدنی، در خصوص امکان جلب ثالث،

به منظور این که حکمی علیه او صادر شود، مانند این که مالی تحویل انباردار تجارخانه‌ای داده شده و قیمت آن از خود تاجر که طرف واقعی است مطالبه شود. و بر اثر انکار او در پرداخت عوض مال علیه صاحب تجارت خانه طرح دعوی شده و انباردار به عنوان ثالث و برای استفاده از اطلاع او به طور تقویتی جلب شود؛ بدون این که علیه انباردار تقاضای صدور حکم شود؛ چون انبار دار عنوان مدعی علیه ندارد ماهیت جلب ثالث صدق نمی‌کند باید با او معامله شاهد کرد..." (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۸، ص ۱۹۷)

ایشان در ذیل تعریف لغت جلب نیز اضافه می‌کند که «جلب تقویتی غلط است...» (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۸، ص ۱۹۷) با وجود این اکثر حقوقدانان جلب تقویتی را صحیح دانسته و آن را از اقسام جلب ثالث دانسته‌اند. برای مثال ر. ک به: زراعت، ۱۳۸۵، ص ۵۰۷ - زراعت، فلاح نژاد و استادی، ۱۳۸۸، ص ۱۱۸).

۱۳۸۵، "آرای صادره توسط شعب دیوان قطعی است". این تغییر شدید مشی قانون گذار، به دلیل پذیرش سیستم تعدد قضات در شعب بدوی است. توضیح این که به موجب ماده ۱ قانون دیوان عدالت اداری مصوب، ۱۳۶۰ هر شعبه دیوان از یک رئیس یا عضو علی البدل تشکیل می‌شد، اما شعب بدوی در حال حاضر، و بنابر ماده ۷ قانون جدید از یک رئیس و دو مستشار تشکیل می‌شود.

نتیجه این ماده، حذف شعب تجدیدنظر است. در عین حال، به موجب ماده ۱۰ قانون ۱۳۶۰ به منظور تجدیدنظر در آرای شعب دیوان، در مواردی که در مواد بعدی این قانون مشخص شده است. شعب تشخیص دیوان از یک رئیس یا دادرس علی البدل و چهار مستشار تشکیل می‌شود و ملاک در صدور رأی، نظر اکثریت اعضای حاضر است.

صلاحیت‌های شعب تشخیص عبارتند از:

۱- در صورتی که حداقل یکی از دو قاضی، یا دو قاضی از سه قاضی صادرکننده رأی، متوجه اشتباه شکلی یا ماهوی در رسیدگی خود شوند، ضمن اعلام نظر مستند و مستدل مکتوب، پرونده را برای ارجاع به شعبه تشخیص به دفتر دیوان ارسال می‌نمایند (ماده ۱۶).

۲- اگر به تشخیص رئیس قوه قضاییه، یا رئیس دیوان مبنی بر این که رأی صادر شده از سوی شعبه دیوان، دارای اشتباه بین شرعی یا قانونی است، شعب تشخیص پس از احراز وارد بودن آن رسیدگی می‌کنند (ماده ۱۸).

۳- مرجع تجدیدنظر از حکم صادر شده علیه مستنکف از اجرای دادنامه مبنی بر انفصال موقت از خدمات دولتی تا پنج سال و جبران خسارت وارده است.

۴- هرگاه در موارد مشابه، آرای متناقض از یک یا چند شعبه دیوان صادر شود، پس از طرح در هیأت عمومی رأی وحدت رویه صادر می‌شود. اثر رأی مزبور، نسبت به آینده است و موجب نقض آرای سابق نمی‌شود. لکن، در مورد احکامی که در هیأت عمومی مطرح گردد و نادرست تشخیص داده شود؛ شخص ذینفع ظرف یک ماه از تاریخ درج رأی در روزنامه رسمی، حق دارد برای تجدیدنظرخواهی در شعب تشخیص اقدام کند.

۵- بنا بر قسمت اخیر ماده ۱۰، به پرونده‌های عادی دیوان هم می‌تواند رسیدگی کند.

نکته قابل توجه در خصوص موارد اخیر، این است که در همه این موارد دیوان هم رسیدگی شکلی می‌کند، هم رسیدگی

ماهوی.<sup>۱۵</sup> دیگر این که باید بر این اعتقاد بود که وقتی شعب تشخیص به صلاحیت پنجم خود، یعنی رسیدگی به پرونده‌های عادی دیوان می‌پردازد، باید به پذیرش جلب ثالث در رسیدگی آن‌ها قائل شد؛ چون آنها در مقام شعب بدوی و برطبق قواعد مرحله بدوی به این پرونده‌ها رسیدگی می‌کنند و صرف رسیدگی از طریق شعب تشخیص، نافی حق طرفین دعوی برای اقامه دعوی جلب ثالث نخواهد بود. در خصوص دیگر موارد صلاحیت این شعب هم باید اذعان کرد؛ نظر به ماده ۷ قانون دیوان که آرای صادره از شعب بدوی را قطعی می‌داند و نظر به این که شعب تشخیص، فقط به موارد مصرح در قانون صلاحیت رسیدگی دارند.

بنا بر نتیجه گیری فوق، می‌توان گفت که ماده ۱۴۰ قانون آیین دادرسی مدنی که می‌گوید: "قرار رد دادخواست جلب شخص ثالث، با حکم راجع به اصل دعوی قابل تجدید نظر است" در دیوان قابل طرح نیست و مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد. نکته قبل توجه دیگر در این مورد، این است که عدم پذیرش دعوی ثالث در شعب تشخیص، مربوط به زمانی است که دعوی جلب بدو<sup>۱۶</sup> و راساً به این شعب تسلیم شود.<sup>۱۶</sup> در حالی

۱۵. مقصود از صلاحیت‌های ماهوی دیوان، اختیاراتی است که دیوان براساس آنها به عنوان یک مرجع بدوی طی تشریفات دادرسی، دفاعیات شاکی و طرف شکایت را بررسی کرده، به استناد قانون به صدور رأی اقدام می‌کند. صلاحیت‌های ماهوی دیوان عبارتند از: رسیدگی به شکایت از تصمیمات و اقدامات واحدهای دولتی، اعم از وزارت خانه‌ها و سازمان‌ها و مؤسسات و شرکت‌های دولتی و شهرداری‌ها و تشکیلات و نهادهای انقلابی و مؤسسات وابسته به آنها، رسیدگی به شکایت از تصمیمات و اقدامات مأموران واحدهای مذکور در بند الف در امور راجع به وظایف آنها، رسیدگی به شکایات و تظلمات و اعتراضات اشخاص حقیقی یا حقوقی از آئین‌نامه‌ها و سایر نظامات و مقررات دولتی و شهرداری‌ها، رسیدگی به شکایات استخدای، صدور دستور موقت، رسیدگی به آرای قابل تجدید نظر شعب واعاده دادرسی؛

صلاحیت‌های شکلی دیوان نیز عبارتند: از نظارت بر آرای دادگاه‌های اداری، نظارت بر تصمیمات هیأت‌های بازرسی، نظارت بر تصمیمات کمیسیون‌های مالیاتی، نظارت بر کمیسیون ماده ۱۰۰ قانون شهرداری‌ها، نظارت بر آرای مراجع حل اختلاف کارگر و کارفرما و نظارت بر کمیسیون‌های ماده ۵۶ قانون جنگل‌ها و مراتع (محمودی، ۱۳۹۰، صص ۶۷ به بعد).

۱۶. باید توجه داشت که جلب ثالث در مرحله تجدید نظر امکان پذیر است؛ حتی اگر سبب جلب در مرحله نخستین نیز موجود بوده باشد. اگر چه این ترتیب عملاً می‌تواند مجلوب ثالث را از امتیاز دو درجه‌ای بودن دادگاه محروم نماید، اما در حقوق ایران نصی که آن را ممنوع نماید دیده نشد و رویه قضایی نیز آن را تایید می‌نماید (شمس، ۱۳۸۶، ص ۴۹).

یکی دیگر از اساتید آیین دادرسی مدنی نیز در این باره این گونه اظهار نظر کرده است: «اصولاً امکان طرح دعوی جلب ثالث در مرحله تجدید نظر محل ایراد است زیرا این امکان در مرحله بدوی وجود داشته و در آن مرحله نیز محدودیت زمانی دارد (تا پایان جلسه اول دادرسی) و از طرفی دادگاه تجدید نظر معمولاً جلسه دادرسی تشکیل نمی‌دهد تا محدودده زمانی برای طرح دعوی جلب ثالث وجود داشته باشد، پس تا زمان اعلام

که اگر دعوی جلب، در شعب بدوی مورد رسیدگی قرار گرفته باشد و برای آن رأی صادر شده باشد، در محدوده صلاحیتهای این شعب و ضوابط آنها ممکن است مورد رسیدگی قرار بگیرد و از این لحاظ، هیچ تفاوتی با دعوی اصلی مطروحه در شعب بدوی ندارد.

از دیگر آثار عدم پذیرش اقامه دعوی جلب ثالث در این مرحله، این است که در دادرسی‌های دیوان، دیگر بحث از این که در این موارد برای جلب ثالث باید دادخواست جداگانه تقدیم شود، یا می‌توان ضمن دادخواست تجدید نظر خواهی هم جلب دیگری را از مرجع قضایی مطالبه نمود، موضوعیت پیدا نمی‌کند.<sup>۱۷</sup>

## ۲-۶- جلب ثالث در لایحه جدید

در لایحه تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری، قانون گذار به نظام پیشین باز گشته است و در ماده ۶۶ لایحه به قابلیت تجدید نظر کلیه آرای صادره از شعب بدوی در شعب تجدید نظر اشاره می‌کند. این ماده می‌گوید: کلیه آرای شعب بدوی، به درخواست یکی از طرفین، یا وکیل یا قائم مقام و یا نماینده قانونی آنها، قابل تجدیدنظر خواهی در شعب تجدیدنظر است. مهلت تجدیدنظر خواهی، برای اشخاص مقیم ایران، بیست روز و برای اشخاص مقیم خارج از ایران، دو ماه از تاریخ ابلاغ خواهد بود.... همچنین بنا بر ماده ۳ این لایحه، شعب تجدید نظر از یک رئیس و دو مستشار تشکیل می‌شود، با حضور دو عضو، رسمیت می‌یابد و ملاک صدور رأی نظر اکثریت است.

ختم دادرسی می‌توان این دعوی را مطرح کرد که در این صورت باید جلسه رسیدگی تعیین شود؛ زیرا رسیدگی نخستین صورت می‌گیرد. ممکن است گفته شود تقدیم جلب ثالث در دادگاه تجدید نظر در صورتی امکان ندارد که وقت رسیدگی تعیین شده باشد وگرنه تقدیم دادخواست تا پایان جلسه اول دادرسی معنایی ندارد، اما اگر تجدید نظر خواه در زمان تقدیم دادخواست یا تجدید نظر خوانده در زمان تبادل لوایح، دادخواست جلب ثالث بدهند بایستی وقت رسیدگی تعیین شود (زراعت، ۱۳۸۵، ص ۵۰۱). رأی شماره ۲۷۲۵-۱۳۳۳/۳/۳ شعبه ششم دیوان عالی کشور هم اقامه دعوی جلب ثالث را در مرحله تجدید نظر پذیرفته بود بنابراین این رأی... به موجب قانون، جالب ثالث مکلف است در موقع تقدیم دادخواست پژوهشی ثالث را جلب کند... (به نقل از حیاتی، ۱۳۸۴، صص ۲۳۴ و ۲۳۵).

۱۷. در دعاوی مدنی، با توجه به اجمال قانون آیین دادرسی مدنی در این خصوص نظرات متفاوتی ابراز شده است. برخلاف آراء متعددی که از شعب دیوان عالی کشور صادر گردیده و طرح دعوی جلب ثالث و واخواهی را ضمن یک دادخواست اجازه داده است (مثلاً رأی شماره ۱۴۴۰ مورخ ۱۳۴۱/۵/۲۲ هیات عمومی دیوان عالی کشور)... از ظاهر ماده ۱۳۶ چنین برداشت می‌شود که واخواهی و جلب ثالث باید به موجب دو دادخواست اقامه شود؛ زیرا دوبار کلمه دادخواست را بکار برده است. اگر دو دعوا در یک دادخواست مطرح شود نسبت به دعوی جلب ثالث قرار رد دعوا صادر خواهد شد. (زراعت، ۱۳۸۵، ص ۵۰۴-۵۰۵، فلاح نژاد، استادی، ۱۳۸۸، ص ۱۲۰-۱۳۸۹، مهاجری، ۱۳۸۹، ص ۱۳۱)

با لازم الاجرا شدن این لایحه، با استناد به مواد مذکور و عدم وجود مانعی در آنها و با توجه به ماده ۷۹<sup>۱۸</sup> این لایحه که کلیه مقررات حاکم بر مرحله بدوی را در مرحله تجدید نظر هم جاری می‌داند، می‌توان قائل به امکان طرح دعوی جلب ثالث در این مرحله شد. البته در اینجا هم اشکالی که در خصوص محرومیت جالب ثالث از امتیاز دو مرحله‌ای بودن دادرسی در آیین دادرسی مدنی مطرح می‌شود، نمود پیدا می‌کند.

همچنین با توجه به ماده ۵۵ لایحه فوق الذکر و با عنایت به ماده ۷۹ آن، می‌توان گفت: اقامه دعوی جلب ثالث در مرحله تجدید نظر، ضمن دادخواست تقدیمی هم امکان پذیر است و تشتت و اختلاف نظرهایی که در دعوی مدنی در این خصوص وجود دارد، در اینجا مطرح نخواهد شد.

## ۷- جلب ثالث در مرحله اعاده دادرسی

اعاده دادرسی، که در قانون قدیم پیش بینی نشده بود. در قانون جدید و در ماده ۱۷ امکان اعاده دادرسی پیش بینی شده است. بنابراین ماده "در صورتی که یکی از طرفین دعوا بعد از صدور رأی مدارک جدیدی تحصیل نماید که مؤثر در رأی باشد، می‌تواند با ارائه مدارک جدید از شعبه صادر کننده رأی تقاضای اعاده دادرسی نماید."

اعاده دادرسی، یکی از طرق فوق العاده شکایت از احکام و یک طریقه عدولی است. نظر به همین امر، می‌توان گفت: در این مرحله، جلب ثالث هم ممکن نیست.<sup>۱۹</sup> در واقع، در طرق فوق العاده شکایت فقط همان اصحاب دعوا می‌توانند در دادرسی شرکت کنند و مرجع رسیدگی کننده، تنها به همان جهت و در همان محدوده رسیدگی می‌کند. چنانکه از ماده ۴۴۱ قانون آیین دادرسی مدنی چنین برمی‌آید.

در لایحه تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری، قانون گذار به تفصیل، به مقررات اعاده دادرسی در دیوان پرداخته است. در ماده ۹۷<sup>۲۰</sup> این لایحه، به جهاتی که می‌توان به

۱۸. ماده ۷۹- مقرراتی که در مرحله بدوی رعایت می‌شود در مرحله تجدیدنظر نیز جاری است مگر این که به موجب قانون ترتیب دیگری مقرر شده باشد.

۱۹. برای مطالعه بیشتر در این خصوص ر. ک به: مقصود پور ۱۳۸۹، ص ۳۹۰.

۲۰. ماده ۹۷- دادخواست اعاده دادرسی نسبت به احکام قطعی به جهات ذیل امکان پذیر است: الف - حکم، خارج از موضوع شکایت صادر شده باشد؛ ب- حکم به میزان بیشتر از خواسته صادر شده باشد؛ ج- در مفاد حکم تضاد وجود داشته باشد د- حکم صادر شده با حکم دیگری در خصوص همان دعوا و اصحاب آن، که قبلاً توسط همان شعبه یا شعبه دیگر صادر شده است، متعارض بوده بدون آنکه سبب قانونی موجب این تعارض باشد؛ ه- حکم مستند به اسنادی باشد که پس از صدور، جعلی



استناد آنها، درخواست اعاده دادرسی کرد اشاره شده است. در ماده ۱۰۵ نیز می‌افزاید: "در اعاده دادرسی غیر از طرفین دعوا، وکیل یا قائم مقام و یا نماینده قانونی آنان، شخص دیگری به هیچ عنوان نمیتواند وارد دعوا شود". چنان که از صراحت ماده اخیر پیداست، جلب ثالث پس لازم الاجرا شدن لایحه مزبور نیز در مرحله اعاده دادرسی امکان پذیر نخواهد بود.

## ۸- تأثیر بروز موارد توقیف دادرسی در دعاوی اصلی و جلب

سؤالی که ممکن است، پیش بیاید این است که اگر پس از طرح دعوی جلب ثالث در دیوان، یکی از موارد توقیف دادرسی بروز نماید، چه اثری می‌تواند بر هریک از دعاوی اصلی و جلب داشته باشد؟ در قانون دیوان ماده‌ای به این بحث اختصاص داده نشده است، اما ماده ۲۹ آیین نامه آیین دادرسی دیوان می‌گوید: "در صورتی که شاکی یا مشتکی عنه، فوت نماید یا محجور شود، دادرسی تا تعیین و معرفی قائم مقام قانونی او متوقف می‌شود، مگر پرونده برای صدور رأی آماده باشد." مفاد ماده ۱۰۵ قانون آیین دادرسی مدنی هم، با اندکی تفاوت همین امر را متذکر می‌شود. البته قید اخیر ماده ۲۹ در ماده ۱۰۵ دیده نمی‌شود البته برخی حقوقدانان (شمس، ۱۳۸۶، ص ۶۰) علیرغم تصریح قانون آیین دادرسی مدنی، اجرای این قید را خصوص دعاوی مدنی بدیهی می‌دانند.

تفاوت دیگری که بین ماده ۲۹ و ماده ۱۰۵ وجود دارد این است که ماده ۱۰۵ زوال سمت یکی از اصحاب دعوی را از موارد توقیف دادرسی می‌داند. مورد دیگری که به تصریح آیین دادرسی دیوان، می‌تواند موجب توقیف دادرسی می‌شود، در ماده ۳۲ آیین نامه پیش بینی شده است. بنابراین ماده «هرگاه رسیدگی در دیوان منوط به ثبوت امری در مرجع صلاحیت دار دیگری است، رسیدگی دیوان تا اعلام نتیجه قطعی رسیدگی از طرف مرجع مزبور متوقف شده و مراتب به طرفین ابلاغ گردد. ذینفع، باید ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ اخطاریه دیوان به مرجع اخطاریه مراجعه و گواهی دفتر مرجع مزبور را مبنی بر طرح موضوع به دیوان تسلیم نماید، در غیر انصورت در مورد شاکی قرار ابطال دادخواست صادر می‌گردد و در مورد مشتکی عنه

بودن و یا عدم اعتبار آنها به موجب حکم مراجع صالح قانونی ثابت شده باشد؛ و- پس از صدور حکم، اسناد و دلایلی به دست آید که دلیل حقانیت درخواست کننده اعاده دادرسی باشد و ثابت شود اسناد و دلایل یاد شده در جریان دادرسی در اختیار وی نبوده است.

ادعای وی در آن قسمت بلااثر تلقی می‌شود».

در همه مواردی که دعوی اصلی، یا دعوی جلب به یکی از دلایل بالا توقیف شود، در صورتی که وجه توقیف در دعوی دیگر وجود نداشته باشد، رسیدگی به دعوی دیگر ادامه پیدا می‌کند و توقیف نمی‌شود. این امر، در مورد عدم توقیف دعوی اصلی واضح است و در مورد دعوی جلب هم باید گفت: چون خواهان دعوی جلب دادخواست تقدیم کرده است، نمی‌توان دعوی او را وابسته به دعوی اصلی دانست. از این نظر، یک مورد را باید استثناء کرد و آن هم جایی است که دعوی جلب، برای تقویت موضع جالب اقامه شده باشد.

همچنین وقتی جهت توقیف، در هر دو دعوی موجود باشد، مثلاً زمانی که خواهان دعوی جلب فوت می‌کند، باید رسیدگی در هر دو دعوا متوقف شود؛ مگر پرونده برای یکی از دعاوی یا هر دو آنها آماده صدور رأی باشد.

ضرورت دارد در این قسمت، در مورد اثر استرداد دادخواست، یا صرف نظر کردن شاکی از دعوا، در دیوان این نکته ذکر شود که در این موارد هم استدلال‌های فوق الذکر اعمال می‌شود. توضیح این که استرداد دادخواست یا صرف نظر کردن از دعوی جلب ثالث توسط جالب ثالث اثری بر دعوی اصلی ندارد و برعکس. استرداد دادخواست و صرف نظر کردن از دعوا در مواد ۳۰ و ۳۱ آیین نامه آیین دادرسی دیوان پیش بینی شده است.

## ۹- آیین جلب ثالث در دیوان

### ۹-۱- شرایط دادخواست جلب ثالث

#### ۹-۱-۱- نحوه رسیدگی به دعوی جلب

رسیدگی در دیوان، مستلزم تقدیم دادخواست است که به زبان فارسی و بر روی برگه‌های چاپی مخصوص نوشته می‌شود. دادخواست و تصویر مصدق کلیه مدارک و مستندات پیوست آن، باید به تعداد اصحاب دعوا بعلاوه یک نسخه باشد (ماده ۲۱ قانون دیوان و ماده ۱ آیین دادرسی دیوان).

درخصوص اینکه در آیین دادرسی مدنی، در دعوی جلب ثالث، دادخواست باید در چند نسخه تنظیم شود اختلاف است. این اختلاف، ناشی از طرز تنظیم ماده ۱۳۷ قانون آیین دادرسی مدنی است. بنا براین ماده "دادخواست جلب ثالث و رونوشت مدارک و ضمائم باید به تعداد اصحاب دعوا به علاوه یک نسخه باشد".

درست تر این است که گفته شود: "دادخواست جلب ثالث باید به تعداد اصحاب دعوی اصلی و مجلوب ثالث باشد، اما

ظاهر ماده ۱۳۷ این مطلب را نمی‌رساند و در آن مسامحه شده است و حتی بر اساس ظاهر این ماده، برای خود جالب نیز باید یک نسخه تنظیم شود“ (زراعت، ۱۳۸۵، ص ۵۰۵). دادخواست و رونوشت مدارک و لوايح، باید به تعداد اطراف دعوی، بعلاوه یک نسخه باشد و آن نسخه زاید در پرونده دادگاه بایگانی می‌گردد و بقیه به اطراف دعوی ابلاغ می‌شود (متین دفتری، ۱۳۸۱، ص ۳۲۹).

برخی دیگر، با توجه به ظاهر این ماده، این گونه نتیجه گرفته‌اند که “در مورد دادخواست جلب ثالث ضرورتی به ابلاغ پرونده اصلی به مجلوب ثالث نمی‌باشد؛ زیرا مجلوب ثالث در پرونده اصلی سمتی ندارد، تا پرونده به وی ابلاغ شود... (مهاجری، ۱۳۸۹، ص ۱۳۷)، ایشان اضافه می‌کند که اگر منظور از اصحاب دعوا را در این ماده، اصحاب دعوی اصلی بدانیم، نتیجه این خواهد شد که اگر اصحاب دعوی اصلی دو نفر باشند، دادخواست جلب ثالث باید سه نسخه باشد. وقتی یک نسخه آن در پرونده بایگانی می‌شود چاره‌ای نیست که هر دو نسخه دیگر مخاطب خود را داشته باشد و این دو مخاطب، طرف دعوی اصلی و مجلوب ثالث خواهند بود. اگر اصحاب دعوی، در ماده ۱۳۷ را به اصحاب دعوی جلب ثالث، تفسیر کنیم دور حاصل می‌شود؛ زیرا اول باید بدانیم اصحاب دعوا، چه کسانی هستند و این امر متوقف بر تقدیم دادخواست است و دادخواست نیز متوقف بر شناسایی اصحاب دعوی جلب ثالث است. از طرف دیگر، اگر بنا باشد دادخواست جلب ثالث، به تعداد اصحاب دعوی جلب ثالث بعلاوه یک نسخه باشد، نتیجه این می‌شود که دو نسخه در پرونده بایگانی شود در حالی که به دو نسخه نیاز نیست؛ لذا نتیجه این که منظور از اصحاب دعوی، همان اصحاب دعوی اصلی است (مهاجری، ۱۳۸۹، صص ۱۳۴ و ۱۳۵؛ مهاجری، ۱۳۸۷، ص ۳۲۰).

دادخواست باید به امضا یا اثرانگشت شاکی یا نماینده قانونی او برسد. امضا یا اثرانگشت شاکی یا نماینده قانونی او، بوسیله دفتر شعب دیوان یا دفتر یکی از دادگاه‌ها یا دفتر اسناد رسمی یا شورای محلی یا یکی از ادارات دولتی یا نهادهای انقلابی در مورد افراد مقیم خارج از کشور بوسیله مأمورین کنسولی جمهوری اسلامی ایران گواهی شود (ماده ۱ آیین‌نامه آیین دادرسی دیوان).

بنا بر تبصره ۳ ماده ۲۱ قانون دیوان عدالت اداری “چنانچه دادخواست تسلیم شده به دیوان فاقد امضا، یا یکی از شرایط مقرر در قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب (در امور مدنی) باشد مدیر دفتر شعبه مطابق قانون مزبور عمل

می‌نماید.

تا قبل از تصویب این ماده، بنا بر مواد ۳ و ۱۰ آیین‌نامه آیین دادرسی دیوان عمل می‌شد. نظر به ماده ۳ قانون دیوان و مطابق مقررات آیین دادرسی مدنی، اگر شرایطی که رعایت نشده، ویژگی دادخواست بودن را از برگه تقدیمی سلب کند؛ مثلاً شاکی آن را امضا نکرده باشد. اصولاً نباید دادخواست تلقی گردد و در دفتر دیوان ثبت شود. اگر در دادخواست نام و نام خانوادگی خواهان، در دادخواست قید نشده باشد، ظرف دو روز از تاریخ رسیدن دادخواست به موجب قراری که دیوان صادر می‌کند، دادخواست رد می‌شود. در صورتی که دادخواست شرایط دیگر، نظیر: نام و اقامتگاه خوانده... را نداشته باشد، دفتر دیوان ظرف دو روز، اخطار رفع نقص صادر می‌کند. مهلت رفع نقص بنابراین ماده ۳ ماده ۲۱ قانون دیوان و ماده ۵۴ قانون آیین دادرسی مدنی ده روز است. یادآوری این نکته لازم است که بنا بر آیین‌نامه آیین دادرسی دیوان، این مهلت در گذشته پنج روز بود.

سؤالی که ممکن است مطرح شود این است که “اگر دادخواست جلب ثالث به طرفیت یکی از اصحاب دعوی اصلی تقدیم شود، آیا مورد از موارد نقص است یا خیر؟ در پاسخ باید گفت: موارد رفع نقص در ماده ۵۳ قانون مشخص شده است و عدم ذکر شخصی که باید خوانده دعوا می‌بود و به عنوان خوانده معرفی نشده از موجبات صدور قرار عدم استماع است؛ چرا که دادخواست جلب ثالث، بر خلاف تصریح ماده ۱۳۷ تنظیم شده و به دلالت ماده ۲ قانون، دادگاه مجاز نیست به آن رسیدگی کند. در نتیجه، باید قرار عدم استماع دعوی جلب ثالث را صادر کند“ (مهاجری، ۱۳۸۹، ص ۱۳۴). همچنین است فرضی که دادخواست جلب ثالث تنها به طرفیت مجلوب ثالث باشد. دلیل آن هم این است که اولاً به تصریح ماده ۱۳۷ دادخواست جلب ثالث، باید به طرفیت اصحاب دعوی اصلی باشد، ثانیاً به استناد ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی، دادگاه مجاز به رسیدگی به دعوی نمی‌باشد که مطابق با قانون طرح نشده است (مهاجری، ۱۳۸۹، ص ۱۳۵). باید اضافه کرد که اگر دادخواست جلب ثالث، به صورت ناقص تقدیم شود رسیدگی به دعوی اصلی تا زمان رفع نقص از دادخواست جلب ثالث، متوقف نخواهد شد (زراعت، ۱۳۸۵، ص ۵۰۶).

نکته قابل توجه دیگر این است که اشاره قانون‌گذار، به ضرورت اظهار جهات و دلایل جلب ثالث در جلسه اول، فقط از این جهت است که دادگاه از قصد خواهان جلب، مطلع باشد نه این که تقدیم دادخواست جلب ثالث متوقف بر موافقت دادگاه با تقدیم آن باشد (مهاجری، ۱۳۸۹، ص ۱۲۷).

دادخواست به دفتر دیوان تسلیم می‌شود. دیوان، در صورتی که صلاحیت ذاتی نسبت به دعوا داشته باشد، به آن رسیدگی می‌کند. بدیهی است، چون دیوان فقط در تهران مستقر است، مسئله عدم صلاحیت محلی از اساس مطرح نمی‌شود، تا رسیدگی به دعوی جلب توسط دیوان، استثنایی بر صلاحیت محلی باشد. در قانون آیین دادرسی مدنی، امکان جلب ثالث، تا پایان اولین جلسه دادرسی است و ظرف ۳ روز پس از این جلسه باید دادخواست آن تقدیم شود. بنا بر مفاد ماده ۲۹ قانون دیوان می‌توان همین ترتیب را در دعوی اداری اقامه شده در دیوان اجرا کرد. با این تفاوت که با توجه به مواد ۲۲ و ۳۱ قانون دیوان، در دیوان ممکن است جلسه دادرسی تشکیل نشود. چنانکه در عمل هم در بیشتر موارد چنین است. بنابراین اجرای قواعد عام آیین دادرسی در این مورد خاص با مشکل مواجه می‌شود (نجابت‌خواه، ۱۳۹۰، ص ۱۸۱). در لایحه‌ای که در حال تصویب است، این اشکال برطرف شده است و مهلت تقدیم دادخواست جلب ثالث، حداکثر سی روز از تاریخ ثبت دادخواست عنوان شده است. نظر به ماده ۷۹ لایحه مذکور، همین مهلت در مورد اقامه جلب ثالث در مرحله تجدید نظر مجرا خواهد بود.

همچنین بنا بر نظر برخی از حقوقدانان، چنانچه دادخواست جلب ثالث در خارج از مهلت قانونی تقدیم شود، قرار رد دعوا صادر می‌شود؛ بنابراین، نمی‌توان این دعوا را از دعوی اصلی جدا کرد و بطور مستقل مورد رسیدگی قرار داد؛ زیرا اگر چنین بود، باید مانند موارد مذکور در ماده ۱۳۹ قانون آیین دادرسی مدنی مورد تصریح قرار می‌گرفت (زراعت، ۱۳۸۸، ص ۱۱۹؛ مهاجری، ۱۳۸۹، ص ۱۲۸).

در خصوص میزان هزینه دادرسی دعوی جلب ثالث هم باید قواعد هزینه دادرسی دعوی جلب در قانون آیین دادرسی مدنی اجرا شود. اداره حقوقی قوه قضائیه در مورد میزان هزینه دادرسی دعوی جلب ثالث در مراجع قضایی دادگستری این‌گونه استدلال می‌کند: "هرچند در ماده ۵۰۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی تصریح گردیده است که هزینه دادرسی جلب ثالث همان است که در ماده ۳ قانون وصول برخی از درآمدهای دولت و مصرف آن در موارد معین مصوب سال ۱۳۷۳ تعیین شده است، ولی میزان هزینه دادرسی که خواهان در موقع تقدیم دادخواست باید پرداخت نماید در ماده ۳ اخیرالذکر مشخص نشده است و چون از نظر قانونی طرح هر دعوی، مستلزم پرداخت هزینه دادرسی است و دعوی جلب ثالث در جریان رسیدگی به دعوی اصلی طرح و اقامه می‌گردد، علی‌الاصول میزان هزینه دادرسی دعوی جلب ثالث

همان مقداری است که برای طرح دعوی اصلی که در هر یک از مراحل نخستین یا تجدید نظر پرداخت شده خواهد بود"<sup>۱۱</sup>. بنا بر ماده ۱۳۷ "...جریان دادرسی در مورد جلب ثالث، شرایط دادخواست و نیز موارد رد یا ابطال آن همانند دادخواست اصلی خواهد بود".

بنا بر این، نظر به ماده ۱۳۷ قانون آیین دادرسی مدنی، ماده ۲۹ و تبصره ۲ ماده ۲۱ قانون دیوان عدالت اداری می‌توان گفت: هزینه دادرسی طرح دعوی جلب ثالث در دیوان پنجاه هزارریال است.

چنانچه شعبه دیوان موضوع شکایت وخواسته را منجز و صریح نداند و یا آن را دارای ابهام تشخیص دهد، پرونده را به دفتر اعاده می‌کند تا مطابق ماده ۲۶ آیین‌نامه، پس از اخطار رفع نقص شاکی، ظرف مهلت مقرر نسبت به رفع ابهام اقدام نماید و نسبت به سایر خواسته‌های شاکی نیز رسیدگی و تصمیم مقتضی اتخاذ می‌نماید. (آقای، ۱۳۸۶، ص ۶۷)

شخص ثالثی که جلب می‌شود، خوانده به شمار می‌رود و تمامی مقررات راجع به خوانده در باره او جاری است... (ماده ۱۳۹ قانون آیین دادرسی مدنی) دادخواست توسط رئیس دیوان به یکی از شعب ارجاع می‌شود. دفتر شعبه یک نسخه از دادخواست و ضمائم آن را به مجلوب و طرف دیگر دعوا ابلاغ می‌نماید. مجلوب ثالث، موظف است، ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ، نسبت به ارسال پاسخ اقدام کند. عدم وصول پاسخ، مانع رسیدگی نیست و با توجه به پرونده رسیدگی و مبادرت به صدور رأی می‌نماید.

بنابرماده ۱۵ در صورتی که شاکی ضمن طرح شکایت خود، یا پس از آن مدعی شود که اجرای اقدامات یا تصمیمات یا آرای قطعی یا خودداری از انجام وظیفه توسط اشخاص و مراجع مذکور در ماده ۱۳، خساراتی را در پی دارد، که جبران آن غیرممکن، یا متعسر است، شعبه رسیدگی کننده، در صورت احراز ضرورت و فوریت موضوع، برحسب مورد، دستورموقت مبنی بر توقف اجرای اقدامات تصمیمات و آرای مزبور، یا انجام وظیفه صادر می‌نماید. امکان درخواست دستور موقت، در دعوی جلب ثالث هم ممکن است؛ چون جهات اقتضای وجود دستورموقت در دعوی اصلی ممکن است در دعوی جلب ثالث هم باشد. حتی ممکن است نسبت به دعوی اصلی چنین دستوری صادر نشود، اما نسبت به دعوی جلب دستور موقت صادر شود. مرجع رسیدگی به تقاضای دستور موقت، شعبه‌ای است که به اصل

دعوی رسیدگی می‌کند.

حل کرد، اما هیچ‌گاه نتوانست مشکلات ناشی از نبود قواعد و مقرراتی که ویژه جلب ثالث در دیوان عدالت اداری است و با توجه به فلسفه و شرایط خاص این مرجع قضایی است را برطرف کند. به همین سبب، در این مقاله تلاش شد در اعمال قواعد عام آیین دادرسی مدنی، در خصوص جلب ثالث و در دیوان عدالت اداری حداکثر سعی و تلاش برای تناسب راه‌حل‌های ارائه شده با هدف تأسیس دیوان و فلسفه وجودی آن و شرایط خاصی که بر این مرجع حاکم است بکار گرفته شود. در لایحه تشکیلات و آیین دادرسی دیوان هم با وجود این که سعی شده است این نقایص برطرف شود اشکالاتی به نظر می‌رسد که مورد اشاره و تحلیل و بررسی قرار گرفت.

## منابع

### الف) منابع فارسی

- آقای، محب الله، (۱۳۸۶)، بررسی تطبیقی آیین دادرسی دیوان عدالت اداری ایران و شورای دولتی فرانسه، پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق عمومی، دانشگاه آزاد تهران مرکز.
- ابوالحمد، عبدالحمید، (۱۳۷۹)، حقوق اداری ایران، جلد دوم، چاپ ششم، انتشارات توس.
- امامی، محمد و استوار سنگری، کوروش، (۱۳۸۷)، حقوق اداری، جلد اول، چاپ دوم، انتشارات میزان.
- پورنوری، منصور، (۱۳۸۸)، مجموعه کامل آراء وحدت رویه دیوان عالی کشور: حقوقی و کیفری، چاپ اول، انتشارات خرسندی.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، (۱۳۷۸)، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، جلد دوم، چاپ اول، انتشارات کتابخانه گنج دانش.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، (۱۳۸۸)، ترمینولوژی حقوق، چاپ بیست و دوم، انتشارات کتابخانه گنج دانش.
- دلاوری، محمد رضا، (۱۳۹۰)، شرح و تحلیل قانون دیوان عدالت اداری، چاپ اول، انتشارات جنگل.
- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۸۵)، فرهنگ متوسط دهخدا، زیر نظر دکتر سید جعفر شهیدی، جلد اول، انتشارات دانشگاه تهران.
- زراعت، عباس، فلاح نژاد فاطمه و استادی مونا، (۱۳۸۸)، آیین دادرسی مدنی، چاپ اول، نشر دانش پذیر.
- زراعت، عباس، (۱۳۸۵)، قانون آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی ایران، چاپ سوم، انتشارات خط سوم.
- شمس، عبدالله، (۱۳۸۴)، آیین دادرسی مدنی: دوره پیشرفته، جلد اول، چاپ دهم، انتشارات دراک.
- شمس، عبدالله، (۱۳۸۶)، آیین دادرسی مدنی: دوره پیشرفته، جلد سوم، چاپ نهم، انتشارات دراک.

تنها در یک مورد، نباید درخواست دستور موقت، با وجود شرایط پذیرفته شود و آن زمانی است که جلب فقط برای تقویت موضع جالب به دعوی خوانده شده است. کمیسیون مشورتی آیین دادرسی مدنی در جلسه مورخ ۹/۳/۱۳۴۴ در خصوص تأمین خواسته این‌گونه اظهار نظر می‌کند: "اگر منظور دادخواست دهنده و متقاضی جلب ثالث به طور مطلق جواب گویی و اخذ اظهارات شخص ثالث باشد، خواهان جلب نمی‌تواند از اموال مجلوب، در خواست تأمین خواسته بنماید؛ ولیکن اگر دادخواست جلب به منظور محکومیت شخص ثالث باشد، در خواست تأمین خواسته ضمن دادخواست جلب ممکن است به عمل آید."

بدین ترتیب، به اختصار می‌توان گفت: دعوای جلب ثالث، چون یک دعوای مستقل است، کلیه مقررات مربوط به رسیدگی دعاوی در دیوان، در خصوص آن مجرا خواهد بود.

حکمی که در خصوص جلب ثالث صادر می‌شود، بنا بر ماده ۷ قطعی است و تحت شرایط و قیود مربوطه در صورت وجود شرایط می‌تواند، در شعب تشخیص هم مطرح شود. در صورت حکم در این خصوص هم رسیدگی و احراز ارکان مسئولیت مدنی با خود دیوان است، البته مطابق تبصره ۱ ماده ۱۳، تعیین میزان خسارت به دادگاه عمومی محول می‌شود. همچنین حکمی که در مورد دعوای جلب صادر می‌شود، به تقاضای یکی از طرفین و در صورت ارائه اسناد و مدارک جدیدی که مؤثر در رأی باشد، در شعبه رسیدگی کننده قابل اعاده دادرسی خواهد بود.

کلیه ترتیب‌های اجرایی<sup>۲۲</sup> و ضمانت اجرایی که برای اجرای دعاوی مطرح در دیوان در قانون دیوان پیش بینی شده است نیز، در مورد حکمی که در خصوص دعوای جلب ثالث صادر شده مجری است؛ بنابراین مفاد مواد ۳۴ تا ۳۷ قانون دیوان در مورد این آرا هم اجرا می‌شود.

## ۱۰- نتیجه گیری

همانطور که دیدیم هر چند قانون‌گذار، با پیش‌بینی دعوای جلب ثالث برای اولین بار در قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۸۵ گامی بزرگ برای برخورداری دیوان از مزایای دعوای طاری؛ از جمله جلب ثالث برداشت، اما با عدم تبیین و تشریح قواعد آن، مقررات این قسم از دعاوی را در حاله‌ای از اجمال و ابهام قرارداد. در این وضعیت، اگر چه اعمال قواعد عام آیین دادرسی مدنی که در ماده ۲۹ نیز تجویز شده بود، بسیاری از مشکلات را

۲۲. برای مطالعه در این خصوص ر. ک به: شمس، ۱۳۸۴، ص ۱۱۶ و ابوالحمد، ۱۳۷۶، ص ۷۸۶

- صدرزاده افشار، سید محسن، (۱۳۹۰)، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، چاپ یازدهم، انتشارات جهاد دانشگاهی.
- قهرمانی، نصرالله، (۱۳۸۶)، مباحث دشوار آیین دادرسی مدنی، جلد یکم، چاپ اول، انتشارات خرسندی.
- کریمی، عباس، (۱۳۸۹)، آیین دادرسی مدنی، چاپ دوم، انتشارات مجد.
- عباس حیاتی، علی، (۱۳۸۴)، شرح قانون آیین دادرسی مدنی، چاپ اول، چاپ سپهر نوین.
- محمودی، جواد، (۱۳۹۰)، بررسی تحلیلی دادرسی اداری در حقوق ایران، چاپ اول، انتشارات جنگل.
- مقصود پور، رسول، (۱۳۸۹)، دعاوی طاری و شرایط اقامه آن، انتشارات مجد.
- معین، محمد، (۱۳۶۰)، فرهنگ فارسی، ۱۳۶۰، جلد دوم، چاپ چهارم، انتشارات امیرکبیر.
- مهاجری، علی، (۱۳۸۷)، آیین فضاوت مدنی در محاکم ایران، چاپ چهارم، انتشارات فکرسازان.
- مهاجری، علی، (۱۳۸۹)، مبسوط در آیین دادرسی مدنی، جلد دوم، چاپ دوم، انتشارات فکر سازان.
- متین دفتری، احمد، (۱۳۸۱)، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، دوره دوجلدی، جلد دوم، چاپ اول، انتشارات مجد .
- نجابت خواه، مرتضی، (۱۳۹۰)، قانون دیوان عدالت اداری در نظم حقوقی کنونی، چاپ اول، انتشارات جنگل.
- واحدی، قدرت الله، (۱۳۸۶)، آیین دادرسی مدنی، چاپ چهارم، انتشارات میزان.